

## بنیاد گرایی اقتصادی و اخلاق

(در باره تشبثات اخلاقی موسی غنی نژاد)

امیر پیام

سی یک شهریورماه هشتاد و شش

از آنجا که منظور از اقتصاد چیزی فراتر از شیوه تولید سرمایه داری و مناسبات استثماری و ستم طبقاتی نهفته در آن نیست؛ لفظ بنیادگرایی، یعنی ایمانی مذهبی وار به نظام سرمایه داری و مقدس دانستن آن، از آنجا که متوجه بخشی از مدافعان سرمایه داریست لفظ گویایی نیست. چرا که این ایمان بنیاد گرا هویت و جوهره وجودی همه صاحبان و مدافعان نظام سرمایه داریست. ایمان مدافعان سرمایه داری به نظام و تقدس آن حتی ایمان به خدا را پشت سر گذاشته و بالا تر از آن قرار می گیرد. خداپرستان با مشاهده جنایات انسان سوزخدا ی آسمان بر روی زمین سرد بعضا از او روی برگردانده و سکندار سرنوشت خویش می شوند. از اینرو در بین خداپرستان شاهد پیدایش بی خدایان و خدا ستیزان نیز هستیم. اما نزد مدافعان سرمایه داری تقدس سرمایه آنچنان ازلی و ابدی و تغییر ناپذیر و انتقاد ستیز است که اگر حتی کل حیات بشر را به نابودی بکشاند ذره ای از آن کم نمی شود. به این معنی همه مدافعان ریز و درشت سرمایه داری خرد ستیز و خرافی و متعصب و عقب مانده و بنیادگرا هستند.

اما از آنجا که بخش هایی از مدافعان سرمایه داری برای حفظ نظام در برابر تناقضات درونی اش و نیز در برابر مبارزه طبقاتی کارگران تلاش دارند تا چهره انسانی از آن ارایه کنند و از اینرو شاهد رفرمیسم و سوسیال دموکراسی و لیبرالیسم دمکراتیک و غیره هستیم؛ بنیادگرایی اقتصادی شامل راست ترین بخش های موسوم به نئولیبرالیسم است که در ستمگری طبقاتی بشدت هار و وحشی، از لحاظ انسانی کاملاً تهی و ضد انسانی، و از نظر ارزشی منحط و علیه هر آنچه نشانی از نوع دوستی و تعاون و جمع گرایی دارد می باشند.

بنیاد گرایان اقتصادی را می توان در میان پیروان «اجماع واشنگتن» و نئوکانهای امریکا و دولت جورج دبلیو بوش دید. در ایران، نمایندگی انحصاری این جریان اقتصادی متعلق به موسی غنی نژاد است. او که به خاطر مخالفت قاطع و بی تزلزل و بی تعارف اش با هر گونه سوبسید و کمک و حق و حقوق دولتی برای کارگران و کم درآمدها و بی درآمدها و همچنین با دفاع مذهبی وارش از بازار آزاد معرف همگان است؛ اخیراً به یاد جنبه های ارزشی و انسانی سرمایه داری و «دفاع از حقانیت اخلاقی نظام بازار آزاد» افتاده است. (۱)

در پایان به این اشاره خواهیم کرد که چه عاملی ایشان را به یاد اخلاق انداخته و به دفاع از «حقانیت اخلاقی بازار آزاد» واداشته است. اما ابتدا ببینیم مبانی اخلاقی موسی غنی نژاد چیست و چگونه از این «حقانیت» دفاع می کند.

غنی نژاد معتقد است که «ریاکاری بزرگترین آفت اخلاق است». این پایه دیدگاه وی در باره اخلاق است و دیگر ارزش های مورد نظرش بر آن قرار میگیرند. حقیقتاً هم که ریاکاری یکی از زشت ترین و ضد اخلاقی ترین

خصوصیات می باشد. آدم ریاکار به هیچ قید و بندی محدود نیست و با فریب و دروغ و چهره سازی و سالوسی و رنگ عوض کردن دایمی و بی پایان تلاش دارد تا همه چیز و همه کس را در خدمت منافع فردی خود بکار گیرد. ما در اینجا وارد این مبحث مارکسیستی در باره ریشه های اقتصادی و پایه طبقاتی خصوصیات اخلاقی و اینکه به عنوان مثال خود «ریاکاری» محصول اقتصاد بازار است و «بازاری» و بیزنس اساسا یعنی «ریاکاری» و حقه بازی نمی شویم. به این حتی وارد نمی شویم که رفتار دو طرف مبادله در بازار و بیزنس بر محور بی اعتمادی و حقه بازی و ریاکاری متقابل بنا شده و بدون آن هیچکس قادر نیست سود و یا سود بیشتری به چنگ آورد و بدون وجود این خصایل منفی، مبادله و بازار و بیزنس فلسفه وجودی خود را از دست داده و تعطیل می شوند. بحث را بسیار ساده تر از اینها دنبال کرده و صرفا فرض می کنیم که غنی نژاد با ریاکاری مخالف است و می خواهد «حقانیت اخلاقی بازار آزاد» را ثابت کند. همین ادعاها را بررسی میکنیم تا ببینیم ایشان صادقانه و یا ریاکارانه با ریاکاری مخالف است. به اصول اخلاقی او نگاه کنیم:

۱- «زندگی انسانی صرفا معنای مادی و بیولوژیکی ندارد بلکه متضمن زندگی توام با کرامت و آزادی است». گفته زیبا نیست. اما ایشان بی حرمتی و اسارت تحمیل شده به میلیاردها کارگرمزدی در جامعه سرمایه داری را چگونه توجیه میکند؟ اگر «کرامت و آزادی» بی هیچ تبعیضی برای همه انسانها و به یک معنی واحد مد نظر است و محدود به اقلیت طبقه سرمایه دار و دارای مالکیت نیست؛ و اگر همچنین «کرامت» به معنی حفظ موقعیت برتر و بالا دست برای سرمایه داران و «آزادی» هم به معنی آزادی آنان برای انباشت سرمایه و ثروت اندوزی و استثمار کارگران نیست؛ در اینصورت سهم میلیاردها کارگر مزدی و تولید کننده مستقیم همه ثروت اجتماعی از این «کرامت و آزادی» چیست؟ پاسخ این سوالات را نه در اظهارات اخلاقی موسی غنی نژاد که باید در جای دیگر و در خط اقتصادی او دنبال کرد. ایشان از مدافعین پر شور تحمیل بی رحمانه ترین نوع ریاضت کشی اقتصادی به طبقه کارگراست. می دانیم که جمهوری اسلامی ایران سازمانده یکی از وحشیانه ترین اشکال سرمایه داری می باشد که در آن طبقه کارگر به فلاکت و بی حقوقی و ناامنی و بیحرمتی مطلق و کم سابقه ای کشیده شده است. آنوقت موسی غنی نژاد به همین جمهوری جنایت هنوز ایراد دارد که در تعرض به سفره کارگران آنطور که باید پیگیر نیست.

این درجه از کارگر ستیزی تنها نشانگر اینست که نزد ایشان کارگر اصلا انسان نیست و سهم اش از «کرامت و آزادی» در بهترین حالت همین است که هست. پس می بینیم که غنی نژاد کاملا ریاکارانه به جای اینکه بگوید «زندگی سرمایه داران توام با کرامت و آزادی است» از «زندگی انسان» نام می برد تا ماهیت ضد انسانی نظام مورد نظرش را پنهان کند.

۲- «زندگی با کرامت با مالکیت انسان بر خود و محصولات تلاشش برای زندگی آغاز می شود». اگر اینجا منظور از انسان شامل کارگر هم بشود، آنگاه سرمایه داران بطور روزانه با خرید نیروی کار کارگر، و در طول مدت کار، مالکیت انسان کارگر بر خویش را سلب می کنند. آنها همچنین محصول تلاش کارگر در مدت کار یعنی کالای تولید شده توسط وی را تصاحب نموده و تنها به آن اندازه ای (مزد) به وی باز می گردانند تا فردا اجبارا داوطلبانه بار دیگر به سلب مالکیت خویش بر خود و محصول کارش تن دهد. اگر «مالکیت انسان بر خود و محصولات تلاشش» همان کرامت انسانی است، آنگاه طبقه سرمایه دار با سلب روزانه این کرامت انسانی از طبقه

کارگر هزاران بار مستحق سلب مالکیت کامل است. اما اینجا هم منظور غنی نژاد از انسان فقط سرمایه داران است و نه کارگران و ریاکارانه زیر پوشش «کرامت انسانی» خواستار احترام به و محافظت از سرمایه و پول و مالکیت سرمایه داران می باشد.

۳- «رفتار انسانها را زمانی می توان از جهت اخلاقی مورد داوری قرار داد که آنها در تصمیم گیری های خود از آزادی انتخاب برخوردار باشند». یعنی رفتار انسانها مستقل از جنبه عقلانی اش، به لحاظ اخلاقی زمانی ارزشمندند که نتیجه انتخاب آزادانه آنان باشد. به این ترتیب «آزادی انتخاب» به یک ارزش اخلاقی مهم بدل می شود. طرفداران اقتصاد بازار آزاد در عین حال طرفداران پرشور «آزادی انتخاب» نیز هستند. آنها معتقدند که رشد و شکوفایی سرمایه داری در گرو توسعه نامحدود و بی قید و شرط اقتصاد بازار آزاد و این هم منوط به قطع دخالت دولت در کارکرد بازارولو و برچیدن قوانین محدود کننده در برابر سرمایه گذاری و «آزادی انتخاب» در فعالیت های سرمایه داران است. به تناسبی که توسعه اقتصاد بازار آزاد به این معنی عملی می شود، با رفع دخالت های دولت و قوانین محدود کننده، آزادی انتخاب سرمایه داران افزایش می یابد. اما همین روند برای طبقه کارگر کاملاً معکوس شده و به نفعی کامل هرگونه آزادی انتخاب برای آن تبدیل می شود. با الغا و محدود شدن قوانین حمایتی از کارگران و بویژه حق تشکل و اعتصاب و اعتراض، کارگران بدون هیچگونه امکان مقاومتی در برابر سرمایه دارانی قرار میگیرند که هم دارای همه قدرت اقتصادی هستند و هم قدرت قانون و نیروی سرکوب حاکم را پشت خود دارند. به این ترتیب سرمایه داری که از آزادی انتخاب کامل برخوردار است شرایط کار و دستمزد و کلا زندگی و معاش کارگر دست بسته و بی دفاع را به منتهی الیه حداقل می کشاند. البته کارگران در یک مورد آزادی کامل دارند. آنها کاملاً مختارند کار نکنند. اما از آنجا که از هیچگونه قدرت دفاعی و امکان حمایتی برخوردار نیستند، برای آنکه از گرسنگی از پای درنیایند ناچارند به همان شرایط غیر انسانی تن دهند. آنها همچنین در این مرگ تدریجی از حمایت بی دریغ اقتصاددان هایی نظیر موسی غنی نژاد برخوردارند که جمهوری جنایت را سرزنش می کند که با دخالت گری در اقتصاد و تعیین قانونی حداقل دستمزد حق «آزادی انتخاب» کارگران را نقض و «مانع از آن میشود که شهروندی با دستمزدی پایین تر از میزان حداقل تعیین شده از سوی دولت کار کند»!! تنها راه خروج از این وضع برای کارگران چیزی نیست جز اینکه با سازمان دهی خود محیط کار را به اشغال درآورده و راساً تولید را برای رفع نیازمندیهایشان سازمان دهند. اما در این صورت هم با نیروی سرکوب دولتی که اتفاقاً در این مورد مشخص از جانب طرفداران عدم مداخله دولت در بازار به دخالت وسیع و نامحدود تشویق می شود، مواجه می شوند. در واقع «آزادی انتخاب» سرمایه داران که تحت الحمایه نیروی سرکوب دولت طبقاتی شان میباشد برای کارگران یک دیکتاتوری خونبار است. بنابراین تمجید موسی غنی نژاد از اصل اخلاقی «آزادی انتخاب انسانها» فریب و ریاکاری محض است.

۴- «حفظ حیات اولین وظیفه اخلاقی انسان هاست». بسیار خوب، اما ببینیم این گفته پر مغز توسط گوینده آن به چه کاری می آید. در اینجا هر دو جنبه حیات مورد نظر است، هم به معنای محیط زیستی آن، و هم به معنای انسان و حیات انسان به مثابه بخشی از طبیعت. نظام سرمایه داری محیط زیست و انسان و هر دو را بسمت تخریب و ویرانی سوق داده و در سه دهه اخیر بویژه با تسلط اقتصاد بازار آزاد و میدان دار شدن بنیادگرایان اقتصادی این

تخریب به ابعاد دهشتناکی رسیده است. امروز با دسترسی به اینترنت می توان بسادگی زوایای مختلف این تخریب و ویرانی در محیط زیست و در جنبه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و روانی انسان معاصر را ملاحظه نمود. دنیای امروز بیش از هر زمان اثبات این پیش بینی داهیان روزا لوکزامبورگ است که صد سال پیش جامعه بشری را در دوراهی یا بربریت و یا سوسیالیسم دید.

نظام سرمایه داری در آنچنان توحشی غوطه ور است که عادی شدن مشاهده روزمره فقر و فلاکت و حقوقی و بی پناهی و کشتار و استیصال انسانها در ابعادی عظیم بر روی صفحه تلویزیونها نشانه ترسناک این توحش و بربریت است. طبقه کارگر چاره ای ندارد جز اینکه یکبار دیگر قد راست کرده و خود و همه انسانها و حیات اجتماعی و محیط زیست را از این باتلاق تاریخی بیرون کشیده و نجات دهد.

اندکی و فقط اندکی حس انسانیت و احساس مسولیت به انسان و حیات و محیط زیست حکم می کند که در اولین گام اقتصاد بازار آزاد و نظام سرمایه داری بطورکلی به عنوان باعث و بانی همه این فجایع به محاکمه کشیده شود. این ساده ترین وظیفه کسی است که اگر در بیان « حفظ حیات اولین وظیفه اخلاقی انسان هاست » ذره ای درستکار باشد. اما برای موسی غنی نژاد که مدافع پیگیر و سازش ناپذیر بی بند و بارترین و وحشیانه ترین شکل اقتصاد بازار آزاد است این مصائب همه هزینه های مطبوعی هستند که باید با کمال میل و گشاده دستی برای دست یافتن به خوشبختی هیچگاه دست نیافتنی پرداخت شوند. چرا که اگر چه این « خوشبختی » برای طبقه کارگر جهانی بیش نیست، اما همین جهنم برای طبقه سرمایه دار عین خوشبختی است.

۵- « وجه تمایز انسان و حیوان در این است که کردار انسانها صرفا از غرایز نشات نمی گیرد بلکه محصور در قواعد مفهومی و ارزش هاست». اگر چه این یکی از تمایزات انسان و حیوان است، اما تمایز اساسی تر این است که انسان موجودی اجتماعی می باشد. انسان بنا بر همین موقعیت طبیعی و خصلت اجتماعی اش از تمایلی عمده برای با هم بودن و با هم زیستن و نوع دوستی و تعاون و جمع گرایی برخوردار است. جامعه طبقاتی اما در تقابل با این خصلت اجتماعی انسان، از آنجا که بر پایه تقسیم جامعه به طبقات فرو دست و بالا دست قرار دارد، برای حفظ و تحکیم و باز تولید مناسبات طبقاتی و سلطه طبقه حاکم چاره ای جز تقویت حداکثری منفعت طلبی فردی و تبدیل آن به تنها انگیزه و محرک زندگی در بین انسانها ندارد. جامعه سرمایه داری با پاره کردن همه بندهای سنتی قومی و خونی و محلی و غیره، منفعت طلبی فردی را به اوج می رساند و در تناقضی آشکار با خصوصیات اجتماعی انسان همه ارزش های نوع دوستی و تعاون و جمع گرایی را زیر ضرب گرفته و به نابودی تهدید می کند. اگر وجود انسانی انسان به خصلت جمع گرایی آن وابسته است و از آن مایه می گیرد؛ آنگاه منفعت طلبی فردی که نقیض همین خصلت جمع گرایی است با جدا کردن وجود انسانی انسان و نفی آن، به تولید خصوصیات غیر انسانی و ضد انسانی در او می انجامد. از اینرو کسانی که پیگیرانه بدنبال کسب حداکثری منافع فردی شان می روند بتدریج به مدافعان رقابت در برابر همکاری، دورویی در برابر همدلی، خود پرستی در برابر نوع دوستی، سنگدلی در برابر شفقت، نفرت در برابر عشق و دشمنی در برابر دوستی تبدیل می شوند. بی جهت نیست که مبتلایان به بیماری خشونت و اعمال ضد اجتماعی از جمله این افرادند و چنین خصوصیتی دارند.

بنابراین هنگامی که گفته می شود « کردار انسانها محصور در قواعد مفهومی و ارزش هاست»، بلافاصله باید گفته

شود منظور کدام دسته از ارزش هاست. ارزش هایی که در دیدگاه موسی غنی نژاد کردارهای انسان را به نظم به اصطلاح بهینه در می آورند چیزی نیستند جز: « پیگیری منافع فردی و کسب درآمد و ثروت بیشتر» و پذیرش « مالکیت خصوصی به عنوان ارزشی متعالی». او در دفاع از ارزش های مورد نظرش حتی به جان مینارد کینز ایراد می گیرد که چرا « نظام سرمایه داری را مترادف با پول پرستی و سودجویی شخصی و مایه انحطاط اخلاقی می دانست». غنی نژاد در مقابل اعترافات نظیر کینز و منتقدان اقتصاد بازار آزاد از « مالکیت فردی و اصل حداکثر کردن سود» به عنوان پایه های اخلاقی این نظام دفاع می کند.

کینز خود از زمره اقتصاددانهای سرمایه داری بود که بدنبال بحران بزرگ دهه بیست میلادی برای بیرون کشیدن سرمایه داری از بحران و پرهیز از بحرانهایی آتی تئوریهایی را ابداع کرد تا با مداخله دولت و وضع قوانین لازم نیروهای درونی نظام سرمایه داری را که منجر به خود تخریبی آن می شد کنترل و مهار کند. کینز با دوراندیشی خاصی متوجه بود که نظام سرمایه داری و مکانیسم بازار به تنهایی و واگذار به حال خود بسمت ویرانی پیش می روند. او با اعتراف به این حقیقت که نظام سرمایه داری مترادف با پول پرستی و سودجویی شخصی و مایه انحطاط اخلاقی است تلاش داشت تا هم دولت را برای ممانعت از ویرانی نظام به مداخله در اقتصاد تشویق کند و هم اقتصاد دانهایی نظیر غنی نژاد را که پول پرستی و منفعت جویی شخصی را ارزش های والای اخلاقی می دانند شماتت نماید.

در ابتدای این بحث گفتیم که غنی نژاد می خواهد از اعتبار و « حقانیت اخلاقی » سرمایه داری دفاع کند. اما آنچه را که مخالفان و منتقدین سرمایه داری و بازار آزاد به عنوان انحطاط و فساد اخلاقی این نظام طرح می کنند چیزی نیست جز این حقیقت که ریشه و علت این انحطاط و فساد اخلاقی همان ارزش های اصلی و بنیادی سرمایه داری یعنی ثروت اندوزی و منفعت جویی شخصی و پول پرستی و بهره کشی از انسان می باشد.

غنی نژاد پس از لفاظی های فراوان پیرامون اهمیت و جایگاه اخلاق، همین خصوصیات پایه ای و اخلاق ستیز و ضد ارزشی سرمایه داری را به عنوان ارزش های اخلاقی و انسانی صرفاً دوباره تکرار می کند و امیدوار است که از اینطریق آنرا به باور عمومی تبدیل کند. در حقیقت او چیزی را ثابت نمی کند تا بتواند از « حقانیت اخلاقی» سرمایه داری دفاع نماید. غیرازیکی دو مورد جزئی که پایین تر به آنها اشاره می شود، او حتی نمی خواهد نشان دهد که چرا ثروت اندوزی، چرا منفعت جویی شخصی، چرا پول پرستی، و چرا بهره کشی از انسان، خوب و نیکو و انسانی و سعادت بخشند. علت انفعال و عدم تلاش وی برای اثبات سازنده بودن خصوصیات ویرانگر سرمایه داری در واقع بن بست منطقی است که همه مدافعان سرمایه داری با آن مواجه اند. این همان تناقض بنیادی نظام سرمایه داری است که نه به لحاظ منطقی و عقل سلیم قابل دفاع و توجیه است و نه قابل حل می باشد.

تناقض بنیادی این است که از یکسو: اگر چه ثروت اندوزی و منفعت جویی شخصی و پول پرستی و بهره کشی از انسان زائیده نظام طبقاتی و از بنیادهای سرمایه داری اند، اما نظام سرمایه داری همچنین برای حفظ و تحکیم و باز تولید دایمی خود نیازمند است که این خصایل را مستقلاً از طریق فونکسیونهای روبنایی باز تولید و تقویت نموده و به اخلاق و ارزش ها و فرهنگ و ایدئولوژی کل جامعه تبدیل کند. از سوی دیگر: این خصایل سرمایه داری با ذات انسان که موجودی اجتماعی است و نیازی حیاتی و تمایلی عمده به همزیستی و نوع دوستی و همیاری و همدلی و

رفاقت و جمع‌گرایی دارد عمیقا ناسازگار است. این ناسازگاری نه در روی گردانی بلافاصله مردم از ثروت اندوزی و منفعت‌جویی شخصی و پول‌پرستی، که بصورت مصائب هولناکی خود را نشان می‌دهد که نتیجه همین خصایل ضد انسانی اند. همین امروز شاهدیم که چگونه در یکسو انباشت عظیم فقر و فلاکت و بی‌حقوقی و بی‌حرمتی و ناامنی برای میلیاردها کارگر و تولیدکننده مستقیم ثروت اجتماعی قرار دارد؛ و در آنسو درست در برابر چشمان این توده بی‌چیز، اقلیتی پول‌پرست و ثروت‌اندوز و استثمارگر جشن پیروزی میلیونر شدن و میلیاردر شدن میگیرند. اگر مجاز باشیم که درجه پایین‌تر از انسانیت را زندگی حیوانی بدانیم، آنگاه سرمایه‌داران و هم‌استثمارگران از همان احساسات و عواطف غریزی حیوانات هم تهی شده و به یک زندگی مادون حیوانی سقوط کرده اند.

به این ترتیب موسی غنی نژاد به دو ریاکاری عمده دیگر دست می‌زند. اول اینکه به جای نشان دادن مطلوبیت ادعایی ثروت اندوزی و پول‌پرستی برای سلامت روح و روان و سعادت‌مندی زندگی انسان، همچون آن فروشنده حقه بازی که می‌خواهد جنس خراب و فاسدش را هر طور شده در بازار آب‌کند و نواع حيله‌گری‌ها را بکار می‌اندازد، تلاش دارد تا همین وضع منحط و ویرانگر سرمایه‌داری را در زورق اخلاقیات قالب کند. دوم اینکه او اخلاقیات منحط و ارتجاعی خاص طبقه سرمایه‌دار را به عنوان ارزش‌های مطلوب بشری جا می‌زند.

نظام سرمایه‌داری همانطور که جامعه را به دو طبقه بالادست و زیردست، و ستمگر و ستمکش تقسیم نموده، ارزش‌های اخلاقی را هم به دو دسته متخاصم تقسیم کرده است. در یکسو طبقه سرمایه‌دار و صاحب ابزار و وسایل تولید و معاش جامعه قرار دارد با ارزش‌های طبقاتی‌اش نظیر ثروت اندوزی و منفعت‌طلبی شخصی و پول‌پرستی و بهره‌کشی از انسان و مشروعیت انواع ستمگری؛ در سوی مقابل طبقه کارگر هست و نیاز حیاتی‌اش به ارزش‌های والای همزیستی و نودوستی و همیاری و تعاون و رفاقت و گذشت و جمع‌گرایی و نفی هرگونه ستمگری. مبارزه این دو دسته ارزش‌ها و اخلاقیات متضاد یکی از عرصه‌های مهم مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری است و میزان پیشرفت طبقه کارگر در این عرصه یکی از شاخص‌های رشد آگاهی طبقاتی کارگران می‌باشد.

۶- «نظام بازار بر اساس منطق هم‌سویی منافع (یا اهداف) فردی و جمعی عمل می‌کند یعنی انسانها را در مسیر خدمت به هم سوق می‌دهد». این ادعا که انسانها در بازار خدمتگذار یکدیگرند تنها توجیح غنی نژاد برای «حقانیت اخلاقی نظام بازار» است. البته از زاویه دید یک بازاری همینکه کسی کالایی را (هرچه که باشد، سنگ‌پا، بمب اتم، نیروی کار، روضه، سکس، وجدان) برای فروش عرضه می‌کند به خریداران کالا خدمت کرده و در مقابل هم از خدمت خریدار بابت خرید کالایش مستفیض می‌شود. منظور غنی نژاد هم از «خدمت» همین معنای بازاری آن است. یعنی به معنای کاملاً پولکی و سودجویانه آن. اما از آنجا که او این «خدمت متقابل» در بازار را برای اثبات «حقانیت اخلاقی بازار آزاد» بکار می‌برد، تلاش دارد تا همین معنای مبتذل از خدمت را جانشین آن نودوستی و همیاری و تعاون انسانی کند که بشر به آن محتاج است. پس لازم است که محتوی این ریاکاری را نشان داد.

آنچه که زیر تعارفات «خدمات متقابل» در بازار جریان دارد یک جنگ تمام‌عیار است. و مبادله، که قلب و مغز و سلسله اعصاب بازار است، جبهه گسترده و بی‌پایان این جنگ می‌باشد. در جامعه سرمایه‌داری مبادله برخلاف ظاهرش تنها برای معاوضه و رد و بدل کردن چیزها نیست؛ برای این نیست که صرفاً مردم بواسطه آن به عنوان

ابزاری خنثی نیازهای طبیعی خود را برآورند و اگر فقر و محرومیت و یا وفور و ثروتی است همه از آن یکسان سهم برند؛ و یا سفره ای نیست که هر کس بر سر آن نشست راضی بلند شود. مبادله آن دالان و کریدوری است که همه به اجبار برای پاسخ به نیازها ایشان از آن عبور می کنند اما پس از خروج عده ای بازنده می شوند و عده ای برنده، عده ای بدبخت می شوند و عده ای خوشبخت، عده ای هیچ چیز گیرشان نمی آید و عده ای همه چیز. مبادله تنها امکان موجود در جامع سرمایه داری برای توزیع و رفع نیازمندیهاست، اما تواما و در همان حال ابزار توزیع و کسب سود نیز هست و یا توزیع نیازمندیها به دستاویزی برای کسب سود تبدیل می شود. توده های کارگر و زحمتکش و بی چیز صرفا برای برآوردن ابتدایی تیرن نیازهایشان (چه آنجا که به عنوان فروشنده نیروی کارشان را می فروشند؛ و چه آنجا که به عنوان خریدار کالاهای معاش می خرند) به اجبار وارد مبادله می شود. اما هرکس دیگر که اندکی مال و سرمایه دارد، از بقال سرکوچه تا بیل گیت، فقط برای کسب سود و سود حداکثر وارد مبادله می شود. از آنجا که سود تنها زمانی حاصل می شود که کل یا بخشی از سهم دیگری ر بوده شود، از اینرو دو طرف که برای کسب سود وارد مبادله با هم می شوند در حقیقت وارد یک جنگ تن به تن شده اند. اما توحش این جنگ زمانی خود را آشکار می کند که می بینیم منشا سود تماما در ارزش اضافه تولید شده توسط طبقه کارگر در پروسه مستقیم تولید ثروت است که توسط سرمایه دار از طبقه کارگر ر بوده می شود و بعدا همین ارزش اضافه در قالب های سود و بهره و اجاره در بین کل طبقه سرمایه دار توزیع می شود. درحقیقت مبادله کانال توزیع ارزش اضافه تولید شده توسط طبقه کارگر بین اقشار مختلف سرمایه است. سرمایه داران، هم برای به جیب زدن سهم بیشتری از ارزش اضافه ر بوده شده از طبقه کارگر، و هم برای ر بودن سهم یکدیگر وارد جنگ با هم در مبادله می شوند. موسی غنی نژاد همین راهزنی و دزدی و کلاهبرداری و مفت خوری قانونی شده و نهادینه شده در نظام سرمایه داری را « همسویی منافع و خدمت متقابل در بازار» می داند که « حقانیت اخلاقی بازار» را نیز نشان می دهد! اما در کنار جنبه تحلیلی این کلاهبرداری تاریخی با ید به حقایق مادی و فاکت ها نیز توجه کرده و اینجاست که اقتصاد دانهای دست راستی برای اثبات ادعای کذایی « همسویی منافع و خدمت متقابل در بازار» بهتر است به سوالات زیر پاسخ دهند:

- سالانه ۱۸ میلیون نفر و روزانه ۵ هزار نفر در اثر علل ناشی از فقر از بین می روند، چه تعداد از اینها از اعضای طبقات متوسط به بالا هستند؟

- در هر ساعت ۴۵۰ نفر در جهان فقط در اثر گرسنگی از بین میروند، چه تعداد از اینها از اعضای طبقات متوسط به بالا هستند؟

- سالانه نزدیک به ۱۱ میلیون کودک در جهان به علت فقدان بهداشت و سوتغذیه پیش از پنج سالگی از بین می روند، چه تعداد از اینها کودکان طبقات متوسط به بالا هستند؟

- نزدیک به ۱ میلیارد و ۱۰۰ میلیون نفر در جهان روزانه با کمتر از ۱ دلار زندگی، میکنند، چه تعداد از اینها از اعضای طبقات متوسط به بالا هستند؟

- نزدیک به ۲ میلیارد و ۷۰۰ هزار نفر دیگر در جهان روزانه با کمتر از ۲ دلار زندگی می کنند، چه تعداد از اینها

از اعضای طبقات متوسط به بالا هستند؟

- روزانه ۸۰۰ میلیون نفر در جهان گرسنه به رختخواب می روند، چه تعداد از اینها از اعضای طبقات متوسط به بالا هستند؟

- بیش از ۲۰۰ میلیون کودک در جهان به بردگی مشغولند، چه تعداد از اینها کودکان طبقات متوسط به بالا می باشند؟  
- بیش از ۱۲ میلیون نفر در جامعه ایران در زیر خط فقر زندگی می کنند، چه تعداد از اینها از اعضای طبقات متوسط به بالا هستند؟

- ۳۸۰ هزار کودک ۱۰ تا ۱۴ ساله در سراسر ایران کار ثابت دارند و حدود ۳۷۰ هزار کودک به عنوان کارگر فصلی مشغول به کار هستند، چه تعداد از اینها کودکان طبقات متوسط به بالا می باشند؟

- چرا در امریکا که کعبه آمال طرفداران اقتصاد بازار آزاد است ۱۰ درصد جمعیت یعنی ثروتمندان صاحب ۷۱ درصد ثروت موجودند؛ در حالیکه ۹۰ درصد بقیه ۲۹ درصد آنرا در اختیار دارند؟ همچنین چرا در این سیستم که به عنوان الگویی برای همه جهان تصویر می شود فقط ۱ درصد بالای جمعیت ۳۸ درصد ثروت موجود را دارند، در حالیکه ۴۰ درصد پایین جمعیت باصطلاح دارنده ۰٫۵ درصد ثروت اند. اینهمه توحش و ستمگری در این جامعه چگونه قابل توجیه است؟

- چرا ۱۰ درصد ثروتمندان جهان صاحب ۸۵ درصد ثروت دنیا، و نیز ۱ درصد از این ۱۰ درصد صاحب ۴۰ درصد از ثروت می باشند؛ در حالی که نیمی از جمعیت دنیا فقط ۱ درصد ثروت را در اختیار دارند؟

و بالاخره سوال اساسی اینست که چرا پس از سه دهه سلطه بلامنازع سرمایه داری و شکل عریان بازار آزاد و «همسویی منافع و خدمت متقابل در بازار»، ثروت جهان اینگونه تقسیم شده است؟ بنابراین واضح است از نظر غنی نژادها منظور از همسویی منافع دقیقا همین نتایج موجود است. یعنی هم ۱۰ درصد ثروتمندان و هم نیمی از جمعیت بی چیز جهان هر دو به منافع شان رسیده اند و تاکنون هم در بازار خدمت گذار یکدیگر بودند!!!

۷- «طبق این منطق (یعنی همان همسویی منافع و خدمت متقابل در بازار) بطور معمول پاداش بیشتر از آن کسی است که بیشترین تقاضای بازار (عموم مصرف کنندگان) را برآورده می سازد. پاداش هر کس متناسب با رضایتی است که برای دیگران فراهم می آورد». در اینجا سه نکته مطرح است که لازم است به هر یک مجزا اشاره شود. اول اینکه عبارت «پاداش» می خواهد این را القا کند که اقتصاد سرمایه داری و بازار آزاد به همه شرکت کنندگان و بازیگران آن خیر می رساند؛ و اگر چه میزان این خیر برای همه یکسان نیست اما بهرحال همه از آن فیضی می برند و هیچکس بی نصیب نمی ماند. البته فراموش نکنیم که این خیرات عمومی هم از «همسویی منافع و خدمت متقابل در بازار» ناشی میشود.

همانطور که در حقایق آماری بالا دیدیم، ادعای پاداش همگانی و خیرات عمومی در بازار همان ریاکاری مرسوم در خود بازار است. آنچه که بیش از ۳ میلیارد کارگر جهان دریافت می کنند چیزی فراتر از مزد شان که فقط آنها را تا روز بعد و برای بازگشت به کار زنده نگه می دارد نیست. بخش مهمی از این تعداد هم به همراه خانواده هایشان زیر ۱ یا ۲ دلار در روز زندگی می کنند و سهم شان از کل ثروت موجود در جهان معادل ۱ درصد است. این در حالیست که کل طبقه سرمایه دار و صاحبان ابزار و وسایل تولید که سهم شان نه نتیجه مصرف نیروی کارشان و نه



از تولید چیز مفیدی، که تنها از طریق استثمار نیروی کار کارگران و ارزش اضافه تولید شده توسط آنان تامین می شود، معادل ۹۹ درصد ثروت موجود در جهان است.

دوم اینکه مساله «پاداش» اینرا هم الغا می کند که گویا طبقه سرمایه دار کار مثبتی هم انجام می دهد و رضایت مردم را جلب می کند و از اینرو آنچه گیرش می آید پاداشی است که دریافت می کند. سرمایه دار «پاداش» نمی گیرد، او دسترنج و حاصل کار دیگران را تصاحب می کند. سرمایه داران چیزی را تولید نمی کنند و یا کار مثبتی به حال بشریت انجام نمی دهند که پاداش بگیرند. از اینرو نقش آنها نه تنها مفید نیست، یعنی تولیدی نیست و هیچ نیاز انسانی را برطرف نمی کند، بلکه تماما مضر است. طبقه سرمایه دار با تصاحب و استثمار نیروی خلاقه انسان و کار حیات آفرین کارگر و محصولات آن، که باید در خدمت شکوفایی زندگی انسان قرار گیرد، از یکسو خود را به باتلاق یک زندگی انگلی و غیرانسانی فرو میبرد، و ازسوی دیگر با فرو بردن میلیاردها انسان به گرداب فقر و فلاکت و بی حقوقی کل جامعه انسانی را بسمت نابودی سوق می دهد.

اما در مورد «پاداش بیشتر» که ظاهرا متعلق به کسانی است که «بیشترین تقاضای بازار را برآورده می کنند» باید گفت تا آنجا که به طبقه کارگر مربوط می شود این طبقه هیچ چیز بیشتری از مزدش دریافت نمی کند. مزد حتی هنگامی که زیاد می شود هنوز مزد است و معادل آن اندازه ای است که نیروی کار مصرف شده کارگر را باز تولید کند و ربطی به رضایتی که برای دیگران فراهم می کند ندارد. تازه هر میزان از افزایش مزد هم فقط به میزان اتحاد و سازمانیابی و مبارزه متشکل کارگران بستگی دارد. این در حالی است که طبق همان فرمول «پاداش بیشتر در مقابل پاسخ به تقاضای بیشتر» همه ثروت دنیا باید به کارگران تعلق گیرد. طبقه کارگر به تنهایی تولید کننده همه ثروت دنیا است و به معنای دقیق کلمه تنها نان آور جامعه بشری است. بیش از ۳ میلیارد کارگر خرج کل جامعه را می دهند و بقیه ۳ میلیارد و ۷۰۰ هزار نفر از جمله کل سرمایه داران و موسی غنی نژادها نان خور طبقه کارگرند. اگر کسی نره ای به این حقیقت شک دارد می توان اینگونه هم نقش سازنده و آفریننده و حیات بخش کارگران را یاد آورد و نشان داد که: بدنبال چند روز اعتصاب سراسری فقط کارگران شاغل در صنایع غذایی و آب و برق و ترانسپورت و شهرداری، این هکده جهانی گرسنه و تشنه از حرکت باز ایستاده و در تاریکی و زباله غرق خواهد شد.

اما «بیشتر» بودن پاداش کذایی اگر چه ربطی به کارگران ندارد، در عوض کاملا به سرمایه داران مربوط است. «پاداش بیشتر» همان «سود بیشتر» است که از شدت بی آبروی و نیاز آراستن به ظاهری مشروع و همگانی ریاکارانه به عنوان «پاداش بیشتر» بیان می شود. بنابراین هیچکس در بازار «پاداش» دریافت نمی کند. کارگران مزدشان را می گیرند و سرمایه داران هم سودشان را به جیب می زنند. کارگران چیزی بیشتر از مزدشان دریافت نمی کنند، سرمایه داران اما برای کسب سود بیشتر وارد جنگ با یکدیگر می شوند.

۸- «سلب مالکیت اجباری از ثروتمندان و هزینه کردن آن برای نیازمندان حتی اگر بپذیریم از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و غیره امری مطلوب است، اما به لحاظ اخلاقی نمی توان ارزشی برای آن قایل شد زیرا با اجبار توأم بوده است». غنی نژاد معتقد است که سلب مالکیت از ثروتمندان و هزینه کردن آن برای نیازمندان را «حتی اگر بپذیریم» که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی مطلوب است اما به لحاظ اخلاقی بی ارزش است. ما ابتدا با این «حتی اگر بپذیریم» کار داریم. این چیزی جز اقرار به مطلوبیت سلب مالکیت از ثروتمندان به نفع نیازمندان نیست. واضح است که اقرار

به مطلوبیت این عمل به معنای موافقت با آن نیست، اما ناتوانی در حاشا نمودن آن مطلوبیت و اعتراف به موثر بودن سلب مالکیت به نفع نیازمندان نیز می باشد. تاکنون و حداقل در سی سال گذشته بحث اقتصاددان های دست راستی تماما بر سر مطلوبیت اقتصادی و اجتماعی نظام سرمایه داری و بازار آزاد و عدم مطلوبیت لغو این نظام و سلب مالکیت از سرمایه داران و حتی دخالت دولت به نفع کم درآمدها و نیازمندان بود. اکنون اما اعتراف و اقرار (حتی نیم بند و مشروط) امثال غنی نژاد به مطلوبیت سلب مالکیت از ثروتمندان به نفع نیازمندان، تنها بیانگر این حقیقت تکان دهنده است که ابعاد فاجعه ای که سرمایه داری و سلطه خط بازار آزاد در سی سال گذشته به بشریت تحمیل نمود آنچنان عمیق و گسترده است که حتی راست ترین مدافعان آن و بنیادگرایان اقتصادی نظیر غنی نژاد هم دیگر قادر به دفاع از مطلوبیت اقتصادی و اجتماعی آن نبوده و ریاکارانه پشت اخلاقیات خزیده اند.

غنی نژاد پس از اعتراف به مطلوبیت سلب مالکیت بلافاصله تاکید می کند که «اما به لحاظ اخلاقی نمی توان ارزشی برای آن قایل شد». فوراً باید تاکید نمود که مخالفت اخلاقی ایشان بی ارزش است و اصلاً مهم نیست چه قضاوتی دارد، آنچه مهم است همان مطلوبیت اجتماعی و اقتصادی سلب مالکیت از ثروتمندان به نفع نیازمندان می باشد. در ثانی روشن است که برای امثال غنی نژاد که ارزش های اخلاقی شان عبارت است از ثروت اندوزی و پول پرستی و منفعت جویی شخصی و بهره‌کشی از دیگران، سلب مالکیت از ثروتمندان به نفع نیازمندان را عملی غیر اخلاقی و مذموم بدانند. او از یکسو شاهد مطلوبیت سلب مالکیت از ثروتمندان به نفع نیازمندان هست و بهر حال قادر به انکار و کتمان آن نیست، از سوی دیگر ارزش های اخلاقی اش اجازه نمی دهد که با آن موافق باشد. چرا که ارزش های اخلاقی وی یعنی همان ثروت اندوزی و پول پرستی و منفعت جویی شخصی و بهره‌کشی از دیگران چیزی جز منافع طبقاتی ایشان نیست. غنی نژاد شاهد (بویژه به عنوان اقتصاددان بسیار آگاهانه و هوشیارانه) زندگی فاجعه بار میلیاردها انسان بی چیز هست، اما با کمال میل و وجدانی آسوده پذیرفته که تداوم و تعمیق این فاجعه شرط حفظ و تحکیم و ترقی منافع طبقاتی او و سرمایه داران و شرط بنیادین انباشت سرمایه است. می داند که هیچ ثروتی بدون فلاکت دیگران حاصل نمی شود، او به همین ثروت اندوزی برویرانه های زندگی دیگران علاقه مند است و برایش تلاش میکند. ریاکاری اینجاست که به جای سخن گفتن به نام «منافع طبقاتی» اش، ارزشهای اخلاقی را جلومی اندازد. اعتراف به مطلوبیت اقتصادی و اجتماعی سلب مالکیت از ثروتمندان به نفع نیازمندان در عین حال اعتراف به این حقیقت هم هست که ثروت سرمایه داران خودش محصول سلب مالکیت کارگر بر نیروی کار و محصول کارش می باشد. بنابراین سلب مالکیت از ثروتمندان توسط این سلب مالکیت شدگان برحق ترین و عالانه ترین و اخلاقی ترین و با ارزش ترین و انسانی ترین عملی است که تاریخ بشر می تواند به خود ببیند. چرا که سلب مالکیت شدگان نمی خواهند هیچ چیز بیشتر از آنچه متعلق به خودشان است را بدست آورند، آنهم نه فقط برای خودشان که برای کل بشریت و سعادت و خوشبختی همه انسانها. سلب مالکیت از سرمایه داران توسط کارگران پایان هر گونه مالکیت خصوصی و دولتی بر ابزار و وسایل معاش بشر خواهد بود.

اما جالب تر اینکه مخالفت اخلاقی غنی نژاد با سلب مالکیت از ثروتمندان اینست که این سلب مالکیت «با اجبار توأم است». او در اینجا آشکارا دروغ می گوید. سلب مالکیت از ثروتمندان و سرمایه داران ابتدا به ساکن به هیچوجه با

اجبار توأم نیست. فرض محالی را در نظر بگیریم که در یک جامعه سرمایه داری، دولت به همه ادعاهای خود در باره آزادی و دموکراسی و مشارکت عمومی و تبعیت از رای اکثریت گردن می‌گذارد و به حزب کارگران با برنامه لغو مالکیت خصوصی اجازه شرکت در انتخابات را می‌دهد. حزب کارگران با اکثریت در انتخابات پیروز می‌شود و با حضور در پارلمان سه لایحه «الغای مالکیت خصوصی بر ابزار و وسایل تولید»، «ممنوعیت استثمار و بهره‌کشی از انسان»، «تضمین یک زندگی شرافتمندانه و انسانی برای همه به عنوان حق یونیورسال شهروندی» را به تصویب اکثریت نمایندگان اکثریت انتخاب‌کنندگان می‌رساند. بنابراین مطلقاً هیچ اجباری در کار نیست. اینها هم لایحه‌ای هستند مانند هر لایحه‌ای دیگر و سرمایه‌داران هم طبق قواعد خودشان موظفند از اکثریت تبعیت کنند. بویژه اینکه آنچه که بدنبال سلب مالکیت از آنها پس گرفته می‌شود از اساس متعلق به آنها نیست. در واقع از آنها تنها خواسته می‌شود که ثروت به یغما برده اکثریت جامعه یعنی کارگران را به صاحبان اصلی‌اش بازگردانند، یا به بیان ساده‌تر مال دزدی را پس بدهند و بابت آن حتی محاکمه هم نخواهند شد. در حقیقت با سلب مالکیت از سرمایه‌داران توسط کارگران از آنان برای بازگشت به یک زندگی شرافتمندانه و انسانی و پربر و غنی و مورد حمایت همه‌جانبه کل جامعه دعوت می‌شود.

اما می‌دانیم که همه اینها فرضیاتی محال و خواب و خیالند. بورژوازی در پاسداری از ساحت مقدس مالکیت‌اش بر ابزار و وسایل تولید آماده است که جهان را نابود کند چه رسد به اینکه در یک روز آفتابی و بدنبال انتخاباتی شاد شنگول و به احترام گل روی اکثریت پیروز قدرت را تحویل کارگران دهد. لنین با تیزبینی عمیق و کم‌سابقه‌ای این ذات خونبار بورژوازی را می‌دید که می‌گفت دموکراتیک‌ترین و آزادمنش‌ترین دول سرمایه‌داری هم برای کارگران و فروستان چیزی جز دیکتاتوری بورژوازی نیستند. زور و اجبار از طرف طبقه کارگر تنها زمانی ضروری می‌شوند که دیکتاتوری بورژوازی از ترک داوطلبانه قدرت سیاسی سر باز می‌زنند، و یا به هنگام اپوزیسیون، مسلحانه برای به زیر کشیدن حکومت کارگران اقدام می‌کند. اگر بورژوازی در مقابل بشریت به پا خواسته برای رهایی به رهبری طبقه کارگر قرار نگیرد و برای شکست و بخون کشیدن آن اقدام نکند، و به همان قواعد مورد ادعای خودش در مبارزه سیاسی یعنی همان آزادی و دموکراسی بورژوایی و تبعیت از اکثریت گردن بگذارد، کاربرد زور از طرف طبقه کارگر موردی نمی‌یابد. اما همه مسئله اینست که آزادی و دموکراسی بورژوازی فقط برای خودش و مشروعیت بخشیدن به حکومت‌اش است، و تبعیت از اکثریت هم تنها برای حفظ و تحکیم و رشد منافع طبقاتی و قدرت سیاسی سرمایه‌داران به عنوان طبقه حاکم بکار می‌آید و نه هیچ چیز دیگری.

ضمناً غنی‌نژاد که با «اجبار» در سلب مالکیت از ثروتمندان مخالف است و آنرا غیر اخلاقی می‌داند، پس چرا با اجبار عمیق و گسترده و همه‌روزه که اقلیت سرمایه‌دار به اکثریت جامعه یعنی کارگران تحمیل نموده موافق است و آنرا کاملاً اخلاقی می‌داند. پس چرا ایشان از این اجبار وحشیانه و ویرانگر بورژوازی که در ابعاد اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و روحی و روانی جاری است و با اتکا به ماشین آدم‌کشی ارتش و پلیس و سازمانهای امنیتی مخوف و زندان و شکنجه و دار خود را به طبقه کارگر و میلیاردها انسان بی‌چیز و بی‌دفاع تحمیل می‌کند حمایت می‌کند و آنرا اخلاقی و با ارزش می‌داند. می‌بینیم که در این مورد هم توسل به اخلاق دغلبازی بیش نبوده و

صرفاً دستاویزی است برای دفاع از منافع ثروتمندان و سرمایه داران. موسی غنی نژاد اجبار و زور طبقه سرمایه دار علیه طبقه کارگر را دوست دارد و به آن علاقمند است و به لحاظ اخلاقی برای آن بسیار ارزش قایل است، اما از زور و اجبار طبقه کارگر علیه سرمایه داران منزجر است و با نفرتی قابل درک علیه آن چنگ و دندان نشان می دهد. عقل سالم حکم می کند که آدم در مورد بویژه مسایل مربوط به زندگی اجتماعی دو استانداردی نباشد. اگر اجبار و زور بدرستی بد است، آنوقت برای همه بد است. اما از آنجا که طبقه سرمایه دار بمدت بیش از دو بیست سال همه ثروت جهان را به جیب زده و همه دسترنج کارگران را ربوده است و به همین اعتبار سلطه خود را تحمیل نموده به لحاظ روانی اینطور شکل گرفته که فقط خودش و جیب اش و مال اش را می بیند. چون همه ثروت را دارد و پول دارد اتوماتیک می پندارد همه چیزهای دیگر مثل عقل و خرد و احساس و وجدان و شرف و انسانیت را هم دارد. او نمی داند که در مقابل ثروت و پول به چنگ آورده همه چیزهای دیگر انسانی را از دست داده است. وجود انسانی او ضرورتاً باید از عقل و خرد و احساس و وجدان و شرافت و انسانیت خالی شود تا بتواند با پول و حسادت و مال و نخوت و ثروت و پز و کالا و اشیا پر شود. وجود انسان برای هر دو اینها ظرفیت ندارد. بورژوازی به عنوان انسان دیفرمه شده و بیگانه شده بطور طبیعی خود را صاحب همه حق ها می داند، همانطور که صاحب همه ثروت می داند. بنابراین خود را از هر دو سو محق می بیند: هم حق دارد زور و اجبار و تحمیل را تا بی نهایت در باره طبقه کارگر بکار برد، و همینکه حق دارد تا هیچگونه زور و اجباری از طرف طبقه کارگر بر او وارد نشود. بنا براین تا آنجا که به بورژوازی مربوط می شود کارگران نه حق دارند برای کسب قدرت سیاسی قیام و انقلاب بر پا کنند و نه حتی از حق یک اعتراض و اعتصاب ساده برای شندرغاز افزایش دستمزد برخوردارند. (بی جهت نیست که غنی نژاد به همین قانون کار ایران که برای بردگی کارگران است هنوز معترض است که « براساس مجرمیت کارفرما نوشته شده است »). از نظر بورژوازی کارگر فقط یک برده است. از اینرو نزد طبقه کارگر هم سرمایه داری یک نظام بردگی ظالمانه و ستمگرانه است و راهی نیست جز اینکه مثل همه موارد بردگی در تاریخ توسط قیام بردگان از سر راه رهایی بشریت کنار زده شود.

۹- در این نوشته ضمن برخورد به دیدگاه ها غنی نژاد، اما بطور عمده به ادعاهای اخلاقی وی برخورد کردیم. او که به «دفاع از حقانیت بازار آزاد» برخواسته بود کار خود را با این ادعا که « ریاکاری بزرگترین آفت اخلاق است» آغاز نمود. در جریان نقد حاضر اما جا بجا دیدیم که هر تلاش اخلاقی او برای دفاع از حقانیت بازار ریاکاری از آب درآمد و کل تلاش وی نمایشگر یک حقه بازی ناب شد. چرا موسی غنی نژاد در کار خود موفق نشد و نتوانست اخلاقاً از بازار دفاع کند؟ و بالاخره چرا تلاش وی به افشای بیشتر ماهیت ضد انسانی بازار و ارزش های اخلاقی خود وی منجر گشت؟ پاسخ ساده و درست اینست که نظام سرمایه داری از هیچ نظر و بویژه از نظر اخلاقی قابل دفاع نیست. این نظامی است که همه تاروپودش فریب و ریا و فساد و جنایت است. هر کس که تلاش کند به این نظام حقانیت اخلاقی بدهد چاره ای ندارد جز اینکه دست به فریب و ریا بزند و این همان کاری بود موسی غنی نژاد که انجام داد. غنی نژاد با مشاهده آشکار شدن روز افزون فجایع اقتصاد بازار آزاد از دفاع اقتصادی و اجتماعی از آن مایوس شده و تلاش دارد که توجه اقتصاددانهای دست راستی را به دفاع اخلاقی از آن جلب نماید. او به آنها خرده می گیرد که با رها کردن اخلاقیات این امکان را بوجود آورده اند که سوسیالیست ها و مارکسیست ها بتوانند با « انحصاری کردن

انساندوستی» برای خود اینطور نشان دهند که « تنها چپ ها هستند که به اقشار فقیر و مسائل آنها می اندیشند. طرفداران بازار فقط در فکر کارایی نظام اقتصادی و ثروتمند شدن اقلیت سرمایه داران هستند». حقیقتا هم که این تنها بخش اعظم سوسیالیست ها و کمونیست ها و مارکسیست ها هستند که به « اقشار فقیر و مسائل آنها می اندیشند» و انساندوستی برایشان از ارزش والایی برخوردار است. هم نقد حاضر اینرا ثابت می کند و هم تلاش غنی نژاد برای «دفاع از حقانیت اخلاقی اقتصاد بازار آزاد» اینرا نشان داد. او راسا برای دفاع اخلاقی از بازار آستینها را بالا زد تا فقط نشان دهد که تلاش ریاکارانه اش منطبق با ریاکاری مادیت یافته در بازار است.

در پایان لازم به تاکید است که علت اصلی که دفاع اخلاقی از سرمایه داری را برای حتی مدافعین بنیادگرایی آن هم ضروری نموده، از یکسو آشکار شدن نتایج نزدیک به ۳۰ سال سلطه یکتاز سرمایه داری و تعرض بی امان به طبقه کارگر است؛ و از سوی دیگر موج بازگشت انتقاد چپ گرایانه به سرمایه داری می باشد. در امریکای لاتین شاهد این تحول هستیم. در خاورمیانه عوامل جنگ و مذهب و ناسیونالیسم و قومگرایی این تحول را مسدود کرده اند. در ایران تحولات سه چهار سال اخیر جنبش مستقل کارگری نشانگر همین تحولات است که با فشار سرکوبگرانه بسیار سنگینی حرکت آن کند شده است. ابراز نگرانی هایی که سلطنت طلبان و جمهوری خواهان و اصلاح طلبان رژیم به اشکال مختلف در مورد رشد انتقاد چپ گرایانه بروز داده اند؛ همچنین تلاشهای رذیلانه توده ایست ها و اکثریتی ها و تباری آشکار آنان با خانه کارگر برای سربزه نیست کردن جنبش نوپا و مستقل کارگری و بلاخره تلاش بنیادگرایان اقتصادی نظیر غنی نژاد همه و همه انعکاس نگرانی اقشار مختلف سرمایه در ایران نسبت به عروج همان دو تحولی است که گفته شد.

همه این تلاش ها و ترفند های اقشار سرمایه بار دیگر یاد آوری می کنند که طبقه کارگر راهی ندارد جز گرد آوردن نیروی میلیونی خود و بمیدان آوردن صف مستقل طبقاتی اش تا به یک قدرت زیرورو کننده در جامعه ایران بدل شود.

## امیر پیام

سپتامبر ۲۰۰۷

۱- مطالب داخل گیومه از سه نوشته موسی غنی نژاد به ترتیب « اخلاق در عمل»، « جایگاه اخلاق در علم اقتصاد» و « تامین اجتماعی و نظام بازار آزاد» می باشند که در سایت اینترنتی لیبرال دمکرات هستند.

<http://www.liberaldemocrat-ir.com>